

دیوید ریکاردو

فصلی از کتاب جوانی یک علم

تابغهای از سیتی (۱)

در ۱۷۹۹ یک عضو ثروتمند بورس سهام لندن در جوار یک چشمه آب گرم اقامت گزیده بود تا همسرش در آن به استحمام و درمان بپردازد. وقتی هنگام سرزدن به کتابخانه عمومی بر حسب تصادف به ورق زدن کتاب ثروت ملل آدام اسمیت پرداخت به آن علاقه‌مند شد و خواست تا کتاب را به محل اقامتش بفرستند.

این تصادف را خود ریکاردو نقل می‌کند و لسی اینهم مانند داستانهای سبب نیوتن و کبری وات به شوخی آمیخته است. وی که شخص تحصیلکرده‌ای بود، می‌بایست با کتاب اسمیت آشنا بوده باشد. ریکاردو هم آن موقع از دانش عملی اقتصادی گسترده و نیز قدرت تفکر انتزاعی برخوردار بود، زیرا به علوم طبیعی علاقه داشت. با اینهمه کتابخانه چشمه آب گرم، البته، می‌تواند محرکی بوده باشد.

ریکاردو همچنان به پول درآوردن ادامه می‌داد و در ایام فراغت به مطالعه کانی‌شناسی می‌پرداخت. از میان فضایل ریکاردو، شاید برجسته

ترین آنها، جستجوی همیشگی ر بی‌غرضانه حقیقت و علاقه او نسبت به علم بود که آنرا بخاطر پول، موقیبت حرفه‌ای یا شهرت نمی‌آموخت. مطالعه اقتصاد سیاسی برای وی نیازی درونی و عضوی و راهی برای بیان شخصیت اصیل پرنوازش بود. ریکاردو مردی متواضع بود و در تمام عمر، خود را در کار علم، متفنن می‌دانست. اما همین متفنن بود که آفرینش اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلستان را به پایان رساند.

خدمت بزرگ ریکاردو آن بود که به روشهای تحقیق اقتصاد علمی پرداخت. معاصرانش از «علم‌نویین اقتصاد سیاسی» سخن می‌گفتند که از قلم ریکاردو تراویده بود و تا حدودی هم حق داشتند: راست است که، برای اولین بار در آثار او اقتصاد سیاسی به عنوان سیستمی از معلومات در باره زیربنای اقتصادی جامعه، جنبه علم بخود گرفت. ریکاردو کوشید تا برای پرسشی که در آن زمان ذهن اقتصاد دانان را به خود مشغول می‌داشت پاسخ‌یابد و آن اینکه: مساعدترین (مطلوب‌ترین) شرایط اجتماعی تولید و توزیع برای رشد ثروت مادی جامعه کدام است؟

او در این مسأله عقایدی ابراز کرد که تا امروز هم اهمیت خود را حفظ کرده‌اند. یکی از جنبه‌های مهم عقاید نظری او یکتانگری^(۱) آن است. یعنی وجود يك برداشت کلی واحد که بنیان تغییر علمی همه داده‌های گوناگون و اقیبت اقتصادی را تشکیل می‌دهد. ریکاردو، به پیروی از سلف بزرگ خود آدام اسمیت، می‌کوشید اقتصاد را همچون نظامی پیچیده مورد مطالعه قرار دهد و شرایط اساسی تعادل را تعریف کند. این امر به این اعتقاد وی مربوط می‌شد که در اقتصاد قوانین عینی

وجود دارد و مکانیسم‌هایی هست که عملکرد این قوانین را به‌مثابه‌گرایش مسلط تضمین می‌کند. مسأله مکانیزم خودتنظیمی در اقتصاد اهمیت نظری و عملی خود را همچنان حفظ کرده است. آثار ریکاردو در ربط هزینه‌های مشخصی از اقتصاد همچون گردش پول و اعتبار، روابط اقتصادی بین‌المللی و وضع مالکات نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرده است. ریکاردو در مورد نظریه‌های درآمد ارضی و تقسیم کار بین‌المللی عقایدی ابراز کرد که اینک به‌صورت بخشی از گنجینه تفکر اقتصادی درآمده است. او که نظریه‌پردازی عمیق بود در عین حال از نزدیک، با مسائل اقتصادی دوران و کشورش سروکار داشت. در مسائل اقتصادی و اجتماعی مناظره‌گری ماهر و مروجی با قریحه بود. ریکاردو اصول عالی اخلاق علمی را به‌نحوی در خود احرام و تکریم پاس می‌داشت.

حتی در زمان ریکاردو که هنوز حرفه اقتصاد دانی وجود نداشت، روش او در علم شایان توجه بود و تحسین معاصرانش را برمی‌انگیخت. یکی از پیروان او در ۱۸۲۱ نوشت: «آیا ممکن است که یک انگلیسی، آنهم ندر روایه‌های دانشگاه بلکه گرفتار دغدغه‌های تجاری و سناتور، از عهده کاری برآمده باشد که همه دانشگاه‌های اروپا و یک قرن‌اندیشه نتوانسته‌اند حتی یک سرمواز آن در گذرند.»

پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

انقلاب صنعتی

یک ربع قرن بود که انگلستان تقریباً مدام در جنگ بسر می‌برد. ابتدا با ژاکوبین‌ها، سپس با ژنرال بناپارت و سرانجام با امپراطور ناپلئون. جنگ در تابستان ۱۸۵۱ با پیروزی واترلو پایان گرفت. انگلستان اینک می‌توانست از ثمرات پیروزی برخوردار شود. محاصره بری، که

ناپلئون امید داشت بازرگانی انگلستان را با آن خف کند، درهم شکست. بازارهای اروپا به روی کالاهای انگلیسی که در آن زمان بهترین و متنوع‌ترین کالاها در جهان بودند، باز شد. جنگ دور از سواحل انگلستان در قاره اروپا، در مستعمرات و در دریاها دور جریان داشت. این جنگ بجای اینکه مانع ثروتمند شدن انگلیس گردد به آن کمک می‌کرد. نیک آخر قرن هیجدهم و نیک اول قرن نوزدهم، عصر انقلاب صنعتی انگلستان بود. سرمایه‌داری مرحله کارگامی را پشت سر گذاشته بود و وارد مرحله صنعت ماشینی می‌شد. کارگاههای کلبه مانند جای خود را به کارخانه‌هایی می‌داد که صدها تن را به کار می‌گرفت. شهرهای صنعتی تاریک و کتیف سر بر آوردند: منچستر، بیرمنگام، گلاسکو... صنعت نساجی در مرکز انقلاب صنعتی قرار داشت. شاخه‌هایی از صنعت که برای آن ماشین آلات و سوخت فراهم کردند، نیز، گسترش می‌یافتند. عصر ذغال سنگ و آهن آغاز می‌شد. بخار سرچشمه اصلی نیروی محرکه بود. در ۱۸۳۲ ریکاردو با یک کشتی بخاری به قاره اروپا سفر کرد و دو سال بعد از مرگش اولین لوکوموتیو بخار به وجود آمد.

بهنه روستاهای انگلستان در کاردگر گونی بود. زمینهای کوچک دهقانی، ملکی یا اجاری، ناپدید می‌شدند و جای خود را به املاک بزرگ و واحدهای کشاورزی اجاری سرمایه‌داری می‌سپردند. یک پروتاریای کشاورزی داشت شکل می‌گرفت که صفوف معدنچیان، حفاران، بنابان و کارگران کارخانه‌ها را می‌آباشت.

انگلیسیان ثروتمند می‌شدند اما، همراه با این ثروت، نا برابری در توزیع هم پدید می‌آمد. تمایزات طبقاتی حادتر و نمایان‌تر می‌شد. برای کارگران، این دنیایی ظالمانه و دمنشانه بود. دنیایی که انگلیس جوان را وقتی در ۱۸۴۲ برای اولین بار قدم به انگلستان نهاد بهت‌زده

ساخت. کار روز ۱۲ تا ۱۳ ساعت و گاه طولانیتر بود. مزد تنها کفاف آن می کرد که مردم از گرسنگی نمیرند. بیگاری با بیماری، کارگر و خانواده او را به مردن از گرسنگی محکوم می کرد. ماشینها به صاحبان کارخانهها امکان می دادند که بویژه در صنعت نساجی از کار ارزاتر زنان و کودکان هم استفاده کنند.

تشکیل هر گروه جمعیت یا اتحادیه کارگران قانوناً ممنوع بود و شورش تلفی می شد. اولین تظاهرات کارگران علیه این شرایط وحشتناک انفجارهای خود انگیزه توپدی و خشم بود. لودیتها^(۱) ماشینها را نابود می کردند و سوله لوحانه آنها را مسوول رنجهای خود می دانستند. در ۱۲-۱۸۱۱ جنبش آنان ابعاد درخور ملاحظه ای گرفت. با پرون صدای تنهای خود را در مجلس اعیان به افق از این ارواح نومید بلند کرد. ریکاردو البته نمی توانست اقدامات لودیتها را ناپدید کند، اما به خاطر قانونی کردن اتحادیه های کارگران مبارزه کرد و او نخستین کسی بود که در آثار خود تحلیلی جدی از عوانب اجتماعی استفاده از ماشین بدست داد. در ۱۸۱۹ سربازان به روی تظاهرات عظیمی از کارگران منچستر در ناحیه پترزفیلد^(۲) آتش گشودند. معاصران این سلاخی را به طعنه (با کتابهای به واترلو) پیروزی پترلو می خواندند.

با اینهمه، تخصص طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا در اوایل قرن نوزدهم هنوز ستیزه عمده جامعه نبود، ستیزه ای که همه مناسبات اجتماعی و ایدئولوژی را تعیین کند. بورژوازی هنوز طبقه ای روبصعود بود و بطور کلی منافع آن با نکامل نیروهای مولده انطباق داشت. طبقه کارگر هنوز ضعیف و فاقد شکل بود؛ بجای اینکه عاملی در مناسبات اجتماعی و سیاست باشد بیشتر موضوع آن بود.

منافع بورژوازی بیشتر از جانب دست‌اندازیهای ملاکین زمین تهدید می‌شد. افزایش قیمت غله باعث افزایش در آمد ارضی ملاکین شد و اینان توانستند بعد از جنگ، پارلمان محافظه کاران را به تصویب قانون فله‌وادارند که واردات غله خارجی به انگلستان را محدود و به‌بالا نگهداشتن قیمت نان کمک می‌کرد.

این برای کارخانه‌داران سودمند نبود زیرا آنها مجبور می‌شدند برای جلوگیری از گرسنگی کشیدن کارگران، مزد بیشتری به آنها بپردازند. جنگ بر سر قیمت غله در سراسر نیمه اول قرن نوزدهم، بخش مهمی از زندگی سیاسی انگلیس را تشکیل می‌داد و تا حد زیادی، مواضع نظری اقتصاددانان را تعیین می‌کرد. در این مبارزه منافع ملاکین تا حد و زیادی رودر روی منافع مشرک بورژوازی صنعتی و طبقه کارگر قرار می‌گرفت. این بود زمینه تاریخی‌ای که تعلیمات ریکاردو در آن بسط یافته و مکتب کلاسیک انگلیسی به اوج خود رسید. این زمینه تا اندازه‌ای توضیح می‌دهد که چرا ریکاردو توانست مسائل اساسی اجتماعی - اقتصادی و بویژه رابطه بین کار و سرمایه را با چنان بی‌غرضی و عینیت علمی تحلیل کند. طبعاً شخصیت ریکاردو بعنوان یک عالم نیز در این امر نقش مهمی ایفا می‌کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رئیس‌مندی درین اقتصاددانان جامع‌علوم انسانی

یک لطیفه انگلیسی می‌گوید که اقتصاددان کسی است که خود پشیزی در جیب ندارد و بدیگران پندهایی می‌دهد که اگر از آن پیروی کنند پشیزی در جیبشان باقی نخواهد ماند. اما همیشه استثنایی بر قاعده هست. ریکاردو ثروت هنگفتی به‌جنگ آورد و به دوستانش بویژه مالتوس

گاه گاه چنان توصیه‌های خوبی در مورد سرمایه‌گذاری پولشان می‌کرد که دلیلی برای شکره نداشتند.

نیاکان ریکاردو یهودیان اسپانیایی‌ای بودند که از آزار تفتیش عقاید به‌هولند گریخته‌مورد آنجا مسکن گزیده بودند. پدراقتصاددان بزرگ در دهه ۱۷۶۰ به انگلستان آمد و در آنجا ابتدا به‌دادوستد عمده و سپس به معاملات سهام و اوراق بهادار پرداخت. از هفده فرزند وی، دیوید سومی بود. او در آوریل ۱۷۷۲ در لندن به دنیا آمد و در تجارتخانه عمومی خود به آموختن رموز تجارت آغاز کرد.

دیوید بعد از بازگشت، مدت کوتاهی به تحصیل ادامه داد اما آموزش منظم وی در سن ۱۲ سالگی متوقف شد. پدرش به وی اجازه داد تا از یک معلم خصوصی درس بگیرد. اما بزودی آشکار شد که علایق مرد جوان از آنچه پدرش برای یک سوداگر لازم می‌داند فراتر است. این او را ناخشنود ساخت و در مساعی تعطیل شد. در شانزده سالگی دیگر دیوید در تجارتخانه و در بورس سهام، معتبرترین دستیار پدر بود. او از سن خود بیشتر رشد کرده بود. جوان دقیق، مبتکر و فعال، بزودی در بورس سهام و دفاتر نجاری سینی مورد توجه قرار گرفت. پدرش اندک اندک معاملات مستقلی را به وی واگذار می‌کرد.

اما چنین کسی نمی‌توانست استبداد و محافظه‌کاری پدر را تحمل کند. او نسبت به مذهب بی‌تفاوت بود اما در خانه ناچار بود همه احکام یهودیت را بدقت مراعات کند و آداب آنرا انجام دهد. بر خوردوقتی علنی شد که ریکاردو به پدرش اطلاع داد که می‌خواهد بایک مسیحی ازدواج کند. بانوی جوان دختر یک پزشک کویکر^(۱) بود که او هم در خانه مستبدی همچون ریکاردوی بزرگ بود. ازدواج برخلاف میل هر دو

خانواده صورت گرفت. از دواج با یک مسیحی به معنی طرد ریکاردو از جامعهٔ یهود بود. او کویکر نشد بلکه توحید^(۱) را انتخاب کرد که آزادترین و انعطاف پذیرترین فرقه‌ای بود که از کلیسای رسمی انگلیکان جدا شده بود. به احتمال فراوان این پوششی ظاهری برای لامذهبی وی بود.

پایان خوش این ماجرای رماتیک می‌توانست با ابرهای فقر تیره شود، زیرا طبعاً زوج جوان از والدین خود چیزی دریافت نمی‌کردند. ریکاردو در یسوع پنجم سالگی دارای سه فرزند بود (وی بر رویهم صاحب هشت فرزند شد) اوجز قمار بر روی اوراق بهادار حرفه‌ای نمی‌دانست و اینک نه بعنوان دستیار پدر بلکه مستقلاً به این کار دست می‌یازید. نخست به وی روی آورد و شهرت، توانایی و مناسباتش هم به او کمک کرد. پنجسال بعد دیگر بسیار ثروتمند شده بود و به معاملات عمده دست می‌زد.

امروز بیشتر سهام شرکت‌های خصوصی بزرگ است که در بورسهای بریتانیا، ایالات متحده و سایر کشورها خرید و فروش می‌شود. در پایان قرن هجدهم هنوز شرکت‌های سهامی بسیار اندک بود. دادوستد بر روی سهام بانک انگلستان، کمپانی هند شرقی و سایر کمپانیها قسمت ناچیزی از معاملات بورس را تشکیل می‌داد و ریکاردو به ندرت وارد آن می‌شد. برای اومانند بسیاری از سوداگران زیرک دیگر، معدن طلا عبارت بود از قرضهٔ ملی و دادوستد بر روی اوراق قرضهٔ دولتی. در دهسال اول جنگ یعنی از ۱۷۹۳ تا ۱۸۰۲ بدهی ثابت بریتانیای کبیر از ۲۳۸ میلیون به ۵۶۷ میلیون لیره افزایش یافت و در ۱۸۱۶ به بیش از ۱۰۰۰ میلیون لیره رسید. علاوه بر این، وامهای خارجی نیز در لندن به جریان

افتاده بود. بهای اوراق قرضه، تحت تأثیر عوامل اقتصادی و سیاسی گوناگون نوسان می کرد. برای سوداگران جوان بازی با بازار بصورت سرچشمه ثروتمند شدن درآمده بود.

بگواهی معاصران، ریکاردو از ذکاوت، سرعت انتقال، غریزه و درعین حال حزم فراوان برخوردار بود. او هرگز دنباله روی نمی کرد، هرگز حضور ذهن و هشیاری در قضاوت را از دست نمی داد. می دانست چگونه بموقع بفروشد و گاه به سودی اندک در هر برگ می ساخت و از معاملات بزرگ سود خود را به دست می آورد.

صرافان ثروتمند گروههای کوچکی تشکیل می دادند و تر اردادهایی بادولت می بستند تا اوراق قرضه تازه منتشر شده را به جریات اندازند. ساده تر بگوئیم همه اوراق قرضه جدید را یکجا از دولت می خریدند و به خرده فروشی آنها می پرداختند. سودهایی که از این معاملات به دست می آمد هنگفت بود، هر چند گاهی هم مخاطرات بزرگ در برداشت قیمت اوراق ممکن بود ناگهان سقوط کند.

اوراق میان گروهی از صرافان تسهیم می شد که در طرحهایی که خزانه داری ترتیب می داد بیشترین قیمت را پیشنهاد کرده بودند. در ۱۸۰۶ ریکاردو و دو نفر دیگر در حراج شرکت کردند و برنده نشدند و قرضه ها به گروه دیگری داده شد. سال بعد ریکاردو و گروهش حق بگیریان انداختن قرضه ای به مبلغ ۲۵ میلیون لیره را به دست آوردند. او همچنان در ده سال بعدی در طرحها شرکت می کرد و قرضه های زیادی را به جریان انداخت.

در سال ۱۸۰۹-۱۰ ریکاردو یکی از برجسته ترین چهره های دنیای مالی لندن بود. او خانه ای مجلل در اشرافی ترین نقطه لندن خریداری کرد و سپس ملک بزرگی در گاتکو مپ پارک در کلومستر شایر خرید و به اقامتگاه

روسنایی خود مبدل ساخت. پس از آن ریکاردو بندریج از شرکت فعال در دنیای کسب و کار کناره گرفت و بصورت يك ملاك و موجر بزرگ درآمد. ثروت او به يك میلیون لیره رسید که در آن موقع مبلغ هنگفتی بود.

این زندگینامه يك بورس باز با استعداد، سوداگر زیرک و شوالیه سود بود. و اما درباره علم؟

این شعبده باز افسونگر بورس و مرد محترم خانواده، مردی بود باذهنی بسیار پژوهنده و عطشی سیراب نشدنی برای دانش. در ۲۶ سالگی، ریکاردو که استقلال مالی و حتی تا اندازه ای ثروت بهم زده بود، ناگهان به رشته های روی آورد که در جوانی، اوضاع وی را از تحصیل آنها مانع شده بود: علوم طبیعی و ریاضیات. چه تضادی! صبح در بورس و در تجارتخانه - سوداگر فراتر از من خود خون سرد و خویشتن دار، و عصر در خانه - جوانی صمیمی و پرشور که آزمایشهای الکتریسیته و مجموعه کانی هایش را باغروری ساده دلانه به خویشاوندان و آشنایانش نشان می دهد.

هوش سرشار ریکاردو بر اثر این مطالعات پرورش یافت. اینها به او کمک کرد تا خصلتهایی را که در کارهای اقتصادی نقشی چنان مهم بازی می کنند در خود پدید آورد. اندیشه او بخاطر منطق دقیق تقریباً ریاضی، روشنی مغرط، و فقرتش از استدلالهای بیش از حد کلی، شایان توجه بود. در این زمان بود که ریکاردو اول بار با اقتصاد سیاسی به عنوان يك علم آشنا شد. اسمیت هنوز فرمانروای مطلق بود و ریکاردوی جوان نمی توانست تحت تأثیر او قرار نگیرد. با اینهمه، او قویاً مجذوب مالتوس شد که تحقیق در بنیاد جمعیت وی اول بار در ۱۷۹۸ منتشر شده بود. بعدها وقتی او شخصاً با مالتوس آشنا شد به وی نوشت که با خواندن

این کتاب دریافته است که اندیشه‌های مالتوس «چنان روشن و قابل قبول عرضه شده است که در من هیجانی برانگیخت که تنها از هیجان ناشی از اثر مشهور آدام اسمیت کمتر بود.»

در آغاز قرن، اسکاتلندی جوانی به نام جیمز میل در لندن پدیدار شد، وی آوازه گری جنجالی و نویسنده‌ای در مسائل اجتماعی - اقتصادی بود. ریکاردو با وی آشنا شد، آشنایی‌ای که بزودی به دوسنی نزدیکی بدل شد که تا هنگام مرگ ریکاردو دوام یافت. در ابتدا میل نقش مرشد را ایفا می‌کرد. بعدها نقش‌ها تا حدی معکوس شد. پس از ظهور آثار اصلی ریکاردو، میل شاگرد و پیرو او شد. راست است که او قویترین جنبه‌های تعلیمات ریکاردو را نپروراند یا از وی در برابر منتقدان، بهترین دفاع را بعمل نیاورد، چیزی که عملاً به سقوط اقتصاد ریکاردویی کمک کرد. با اینهمه نباید از میل بدون يك کلام محبت آمیز یاد کرد: او که تحسین کننده صادق استعداد ریکاردو بود وی را مدام به نوشتن، تصحیح کردن و منتشر ساختن ترغیب می‌کرد. گاهی این نقش اندکی مضحک را بازی می‌کرد که برای ریکاردو «تکلیف» تعیین کند و در باره نتیجه کار از وی «حساب» پس بخواهد. در اکتبر ۱۸۱۵ او به ریکاردو نوشت: «من انتظار دارم در حال حاضر در وضعی باشید که درباره پیشرفت کتابتان به من حساب پس بدهید. من اینک شما را به نسبت زیادی در این تکلیف متمهد تلفی می‌کنم.»

برخی اشخاص با قریحه به چنین دوستانی احتیاج دارند.

ریکاردو همواره از بی‌اعتمادی به نیروی خرد و نوعی کمرویی رنج می‌برد. آن وظیفه‌شناسی و ایناری را هم که اسمیت با آن سالها روی کتابش کار می‌کرد، نداشت. ریکاردو خارج از حرفه‌اش آدمی ملایم و حتی کمی خجول بود و این مرد چهل ساله قروتمند و محترم خود

را در آنجا دستپاچه و نامطمئن بخود احساس کرد. در نامه‌ای به همسرش در وصف این دیدار می‌نویسد: «من سعی می‌کنم بر هر چه در رفتارم خجولانه و محتاطانه است، فایده آیم و تا آنجا که می‌توانم در فراموش کردن چند آشنای موافق طبع برای عثمان کمک کنم»

آغاز کار: مسأله مردش پول

چنانکه مارکس می‌نویسد: «گلا دستون نخست وزیر آینده در مباحثات سالهای ۴۵-۱۸۴۴ درباره قانون بانکها زمانی اظهار داشت بود که حتی عشق هم آنها را محقق نپروردانده است که فلسفه بانوی درباره پول» داستان پول یکی از پیچیده‌ترین حوزه‌های علم اقتصاد است. در انگلیس اوایل قرن نوزدهم مسأله پول و بانکداری در مرکز مناظره و مبارزه پرشوری میان منافع حزبی و طبقاتی بود. این کاملاً طبیعی بود که ریکاردو که با عملیات پول و اعتبار آشنایی کامل داشت، توان خود را به عنوان يك اقتصاددان و مروج، ابتدا در این عرصه بیازماید. او در این زمان سی و هفت ساله بود.

در ۱۷۹۷ بانک انگلستان اجازه یافت که تحویل طلا در ازای اسکناسهای خود را متوقف سازد. اسکناس به پول کاغذی غیر قابل تبدیل بدل شد. ریکاردو در يك عده مقالات و جزوه‌هایی که در ۱۱-۱۸۰۹ منتشر ساخت استدلال کرد که افزایش قیمت طلای این پول کاغذی، معلول و نشانه کاهش ارزش این پول است که از انتشار زیاد از حد آن ناشی می‌شود. مخالفان او معتقد بودند که افزایش قیمت طلا را علل دیگری توضیح می‌دهد، بویژه افزایش صدور طلا به خارج. قریحه ریکاردو به عنوان يك مناظره‌گرو نویسنده ماهری که در استدلال بسیار

منطقی و منظم و تواناست، در این نوشته‌ها نمایان شد. این به هیچ وجه بحثی آکادمیک نبود. کسانی که کاهش ارزش اسکناس را انکار می‌کردند از جانب رؤسای بانک انگلستان، اکثریت محافظه کار پارلمان، وزیران و همه «حزب جنگ» حمایت می‌شدند. در تحلیل نهایی این نظر مبین منافع طبقاتی ملاکین بود که جنگ و تورم برای آنها درآمد ارضی اضافی به ارمغان آورده بود. از سوی دیگر ریکاردو همچون در همه آثار بعدی اش منافع بورژوازی صنعتی را بیان می‌کرد که در آن موقع نفی مرفقی داشت. از لحاظ سیاسی او به اپوزیسیون ویگ (لیبرال) یعنی «حزب صلح» تعلق داشت.

ریکاردو به انتقاد از سیستم موجود گردش پول اکتفا نکرد، بلکه برنامه مثبتی ارائه کرد که در برخی آثار بعدی اش تکمیل شده است. او یک نظام پول پیشنهاد می‌کرد که تا آنجا که ممکن است با نیازهای توسعه اقتصاد سرمایه‌داری هماهنگ باشد. و باید گفت که اندیشه‌های ریکاردو تا حد زیادی در قرن نوزدهم به اجرا درآمد. از ۱۸۱۹ تا ۱۹۱۴ در انگلستان پایه طلا معمول بود.

این اندیشه‌ها به اختصار بقرار زیر بود: (۱) گردش پول ثابت مهمترین شرط رشد اقتصادی است. (۲) این ثابت تنها بر اساس پایه طلا-سیستم پولی مبتنی بر طلا-مبسر است. (۳) طلای در گردش را می‌توان عمدتاً یا تماماً با پول کاغذی جایگزین کرد که برابری ثابتی با طلا داشته باشد و این صرفه‌جویی برای کشور است. ریکاردو در آخرین اثر خود که فرصت اتمامش را نیافت، پیشنهاد می‌کند که بانک انگلستان که در آن هنگام شرکتی خصوصی بود، از حق انتشار اسکناس و کنترل مایه درلنی محروم شود. برای این کار تأسیس یک بانک ملی را پیشنهاد می‌کرد. این پیشنهاد در آن زمان بسیار جسورانه بود.

تئوری پولی ریکاردو هم قدرت وهم ضعف اقتصاد سیاسی کلاسیک را منعکس می کند. ریکاردو کوشید تئوری پول را بر تئوری ارزش کار مبنی سازد اما چندان پیگیری نداشت و در واقع در تحلیل فرایندهای اقتصادی مشخص آن را بدور انداخت.

ارزش پول طلا مانند هر کالای دیگری در اصل از روی هزینه تولید آن تعیین می شود. هم کالاها و هم پول با ارزش ثابتی به جریان می افتند. یعنی برای حفظ و گردش مقدار معینی از کالاها مقدار معینی پول لازم است. اگر فرض کنیم مقدار کل کالاهای یک سال ۱۰۰۰ میلیون روز کار متوسط و یک گرم طلا یک روز کار متوسط باشد، برای گردش کالاها ۱۰۰۰ میلیون گرم طلا لازم خواهد بود. اما فرض کنیم هر گرم طلا بتواند در سال در ۱۰ معامله مورد استفاده قرار گیرد یعنی ده بار گردش کند، آنگاه یکدهم طلا یعنی ۱۰۰ میلیون گرم کافی خواهد بود. بعلاوه بخشی از طلا را می توان در معاملات اعتباری صرفه جویی کرد. این در خطوط کلی اش مفهومی بود که مارکس بعداً عنوان کرد.

اما ریکاردو این خط استدلال را دنبال نکرد. او بر مبنای این فرض حرکت کرد که مقدار طلا هر چه باشد می تواند در یک کشور مفروض به گردش درآید. در گردش صرفاً مقداری از کالاها با مقداری پول روبرو و بدینسان قیمت کالاها برقرار می شود. اگر طلا بیشتر باشد قیمت ها بالاتر است، اگر کمتر باشد پایینتر. این نظریه مقداری پول است که بیشتر آن را در هیوم دیده ایم. فرق ریکاردو با هیوم این است که وی می کوشید آن را با نظریه ارزش کار تلفیق کند. اما طبعاً در این امر موفقیت اندکی دارد.

تفکر ریکاردو تحت تأثیر تجربه گردش پول کاغذی غیر قابل تبدیل

برد. قدرت خرید پول کاغذی عمدتاً از روی مقدار آن تعیین می‌شود. هر قدر از این پول انتشار یابد همواره معرف آن مقدار پول طلای کامل است که برای گردش لازم است. مثلاً وقتی مقدار دلار کاغذی دو برابر طلاست، هر دلار کاغذی نصف ارزش خود را از دست می‌دهد.

اما چرا ریکاردو بدیده‌های مربوط به گردش پول کاغذی را خود بخود در مورد طلا بکار می‌برد؟ زیرا او فرقی اساسی میان این دو را نمی‌شناخت و فکر می‌کرد طلا هم يك نشانه ارزش است. او پول را فقط يك وسیله گردش می‌دانست و همه پیچیدگی و تنوع کارکردهای آن را به حساب نمی‌آورد.

ریکاردو تصور می‌کرد که نظریه پولی وی می‌تواند کلید توضیح نوسانات روابط اقتصادی بین المللی نیز باشد. او بدین نحو استدلال می‌کرد. اگر کشورش طلای زیادی داشته باشد، قیمت کالاها در آن افزایش می‌یابد و لذا وارد کردن کالا از خارج سودآور می‌شود. موازنه بازرگانی کشور، کحری ای نشان می‌دهد که باید باطلا جبران شود. طلا از کشور خارج می‌شود، قیمت‌ها پائین می‌رود، ورود کالاهای خارجی متوقف می‌شود و همه چیز بحال تعادل برمی‌گردد. وقتی در يك کشور طلای کافی نباشد جریان معکوس می‌شود. بدینسان يك مکانیزم خود کار وارد عمل می‌شود که طبیعاً در موازنه تجاری از نو تعادل برقرار می‌کند و طلا را میان کشورهای مختلف توزیع می‌کند. و از اینجا ریکاردو نتیجه گیریهای مهمی بنفع تجارت آزاد به عمل می‌آورد. او می‌گفت اگر واردات کالاها از صادرات بیشتر شود هیچ جای نگرانی نیست. این دلیل محدود شدن صادرات نمی‌شود. معنی آن فقط این است که طلا در کشور زیاد است و قیمت‌ها خیلی بالا. واردات آزاد به کاهش آن کمک خواهد کرد.

خواستار تجارت آزاد شدن در انگلستان در دوره ریکاردو، همچون دوره اسمیت امری مترقی بود. اما نظریه تعدیل خود کاروی با واقعیت تناقض داشت. این نظریه بر تئوری مقداری پول مبتنی بود و به غلط بر آن بود که تغییر مقدار پول در یک کشور مستقیماً سطح قیمتها را تعیین می کند. ثانیاً حرکت طلا بین کشورها فقط تحت تأثیر سطح نسبی قیمت کالاها نیست. معتقدان ریکاردو، نه چندان بناحق، اظهار می دارند که در طی جنگهای ناپلئونی خروج طلا از کشور باین علت نبود که قیمتها در انگلستان بالا بود (بعکس قیمت کالاهای صنعتی در انگلستان بسیار پائین تر بود) بلکه ناشی از هزینه های نظامی سنگین در خارج، خرید غله بعد از محصول بردارهای ضعیف و امثال آن بود. نظریه ریکاردویی پول علیرغم همه نواقص نقش مهمی در تکامل علوم اقتصادی ایفاء کرد. این نظریه سئوالات بسیاری را مطرح کرد که پیش از آن مردم برداشتهای مغشوشی از آنها داشتند و بعدها اهمیت بسیاری کسب کرد، از جمله سرعت گردش پول، «تقاضای پول» یعنی عوامل تعیین کننده احتیاجات جامعه نسبت به پول، نقش تبدیل پذیری پول کاغذی به طلا، مکانیزم حرکت بین المللی طلا و تأثیر سطح قیمت کالاها در موازنه تجاری و پرداختها.

این يك بخصوص در پرتو بحران ارزی کنونی در دنیای سرمایه داری جالب توجه است، ریکاردو به مسأله تأثیر سطح مختلف قیمتها در کشورهای مختلف، به موازنه پرداختها (یا به اصطلاح خودوی موازنه بازرگانی و حرکت فلزات قیمتی بین کشورها) و تأثیر معکوس جزر و مد پول بین المللی بر سطح قیمتها توجه بسیار داشت. علیرغم همه تغییراتی که از آن پس در نظامهای پولی و نقش فلزات گرانبها به عنوان پول جهانی به عمل آمده است؛ هر دو این مسائل همچنان،

امروز با اهمیت و پرمناقشه باقی مانده‌اند، طبیعت موضوع اولی را به‌عنوان مثال در بحثهای چند سال پیش مورد کسری تراز پرداختهای ایالات متحده می‌توان دید (ناچه‌حد این کسریها ناشی از افزایش ارزش دلار، یعنی سطح بالای قیمت‌ها در ایالات متحده نسبت به سایر کشورهای عمده سرمایه‌داری بانرخ موجود، برابری ارزشهاست) اهمیت مسأله دوم بخوبی در تجربه آلمان غربی با تراکم عظیم مازاد ذخیره دلار و طلا پیش که نتیجه هجوم سرمایه‌های کوتاه مدت است مشهود است (چگونه این امر بر رشد گرایش‌های نوری در اقتصاد جمهوری فدرال آلمان اثر می‌گذارد).

در ۱۸۵۹ ریکارد و هنوز به‌عنوان يك اقتصاددان كاملاً ناشناخته بود. در ۱۸۱۱ اوساچینظری شناخته‌شده و رهبر جنبش برقراری مجدد قابلیت تبدیل اسکناس شده بود. ریکارد و تاحدی از طریق میل و تاحدی از طرق دیگر با سیاستمداران، روزنامه‌نگاران و دانشگاهیان برجسته آشنا شد. مسائل پرسروصدا در سیاست، اقتصاد و ادبیات در خانه مهمان‌پذیری و سرمیز شامی دلپسند مورد بحث واقع می‌شد. ریکاردو بدون اینکه کوشش خاصی در این زمینه به‌عمل آورد خود را در مرکز محفل روشنفکران یافت. دلیل این امر آداب‌دانی، آرامش و وقار و نیز هوش او بود.

ماربا اجورث،^(۱) نویسنده انگلیسی، توصیف‌گیری از ریکاردو به‌عنوان يك مصاحب به‌دست داده است:

«آقای ریکاردو رفتاری متین و حیات ذهنی‌ای بی‌وقفه دارد و همواره بازی‌های تازه‌ای را وارد گفتگو می‌کند. من هرگز با کسی در مسأله‌ای گفتگو با بحث نکرده‌ام که از او منصفانه‌تر و کمتر بخاطر پیروزی

و بیشتر بخاطر حقیقت به بحث پرداخته باشد. او هر استدلالی را که در برابرش عنوان می‌شود کاملاً ارزیابی می‌کند، و به نظر می‌رسد به محض اینکه اعتمادش از مسأله‌ای سلب شد، حتی يك لحظه هم در آن پافشاری نمی‌کند. برای او کاملاً بی‌تفاوت است که حقیقت را شما یافته باشید یا او، فقط بشرط اینکه حقیقت پیدا شود. آدم در مصاحبت او چیزی عایدش می‌شود، می‌فهمد که برحق است یا برخطا، و فهم آدم بالا می‌رود، بدون اینکه خوی و اعصاب اصلاً وارد بحث شود. دوستی بین ریکاردو و مالتوس تناقضی عجیب در تاریخ علوم اقتصادی است. این دوستی بسیار نزدیک بود. ریکاردو و مالتوس اغلب با یکدیگر ملاقات می‌کردند، بدیدن هم می‌رفتند و مکرر با هم مکاتبه می‌کردند. با اینهمه، مشکل بتوان دونفری را تصور کرد که اینهمه با هم فرق داشته باشند، داستان دوستی آنها سراسر بحث و مخالفت ابدتولوژیک است. به ندرت می‌توانستند چیزی بیابند که بر سر آن توافق داشته باشند. این شگفت نیست، زیرا نظریات آنها نماینده منافع طبقات متفاوت بود: اقتصاد سیاسی مالتوس تابع منافع طبقه مالکان بود که برای ریکاردو کاملاً غیرقابل قبول بود. مالتوس به نوبه خود نمی‌توانست مهمترین اندیشه‌های ریکاردو یعنی نظریه ارزش کار، ترسیم درآمد ارضی همچون درآمدی انگلی، تجارت آزاد و خواستار شدن لغو قوانین غله را بپذیرد. شاید يك توضیح دوستی آنها این باشد که ریکاردو از عینیت علمی و توانایی انتقاد از خود فراوان برخوردار بود. ریکاردو که همواره به آنچه دست یافته بود و نحوه بیان خود از آن، ناخرسند بود، در انتقاد تند مالتوس وسیله‌ای برای صیقل دادن، روشن کردن و پروردن اندیشه‌های خود می‌یافت و در انتقاد از مالتوس، او خود به پیش می‌رفت.

اصل هزینه نسبی

ریکار دو در عواملی که جریان تجارت بین الملل را تعیین می کنند، اندیشه بسیار کرد. این قابل فهم است: زیرا بازرگانی در انگلستان همواره نقش به بویژه مهمی داشته و هنوز هم دارد. او از خود می پرسید چرا يك کشور برخی کالاها را وارد و برخی دیگر را صادر می کند و چگونه تجارت خارجی به رشد تولید و پیشرفت اقتصادی کمک می کند.

آدام اسمیت پاسخی ساده و تاحدی پیش پا افتاده به این مسائل می دهد. شاید بتوان تولید شراب در اسکاتلند را تصور کرد، ولی هزینه کار آن خیلی زیاد خواهد بود. سود آورتر است که مثلاً جو دوسر را در اسکاتلند به عمل آورد و سپس آن را با شراب پر تقال معاوضه کرد که در آنجا تولید شراب هزینه کار کمتر و جو دوسر هزینه کار بیشتر در بر دارد. به اغلب احوال، هر دو کشور نفع می برند. این توضیح نمی توانست ریکار دو را راضی کند. قطعاً تجارت نمی تواند فقط در مواردی که فایده آن از روی عوامل طبیعی تعیین می شود، سودمند باشد.

او چنین استدلال می کرد. حتی اگر بتوان تصور کرد که در اسکاتلند هم جو و هم شراب با هزینه کمتر بدست آید، اما جو ارزانتر از شراب به عمل آید، با نسبت هزینه معین و ابعاد تجارت معین، باز هم برای اسکاتلند سود آورتر است که فقط جو و برای پر تقال سود آورتر است که فقط شراب تولید کند. این اصل هزینه نسبی یا فایده نسبی است. ریکار دو این اصل را بر نظریه ارزش کار مبتنی ساخت و کوشید آن را به کمک مثال های عددی ثابت کند. او از این مثال ها بسیار خوشش می آمد و همیشه آن ها را به کار می برد.

اجازه دهید اندیشه های ریکار دو را با يك مثال عددی که تا آنجا که ممکن است بشرایط قرن نوزدهم نزدیک است، نشان دهیم. فرض

کنیم انگلیس و فرانسه فقط دو کالا تولید می کنند، پارچه و غله، در انگلیس تولید یک متر پارچه بطور متوسط ده ساعت و یک تن غله بطور متوسط بیست ساعت کار می برد. در فرانسه پارچه ۲۰ ساعت و غله ۳۰ ساعت لازم دارد. طبق قانون ارزش، یک تن گندم در انگلستان با ۲ متر پارچه مبادله خواهد شد و در فرانسه با ۱/۵ متر. باید توجه داشت که در این مثال، انگلستان در تولید هر دو کالا بر فرانسه مزیت مطلق دارد، حال آنکه فقط در پارچه برتری نسبی دارد. فرانسه در گندم برتری نسبی دارد. این را می توان بصورت زیر نیز بیان کرد: در فرانسه تولید پارچه دو برابر گرانتر از انگلیس و تولید غله فقط یک برابر و نیم گرانتر تمام می شود. این فقط همان مزیت نسبی است.

فرض کنیم هر دو کشور از پند ریکاردو تبعیت کنند و به تخصص روی آورند: انگلستان در پارچه و فرانسه در غله. می توان فرض کرد که نسبت مبادله پارچه بانان، چیزی مابین نرخ فرانسه و انگلیس باشد. مثلاً ۱/۷ (یعنی ۱/۷ متر پارچه در برابر ۱ تن غله)، بقیه استدلال را با جدول بهتر می توان نشان داد: (ص ۱۲۲)

چنانکه دیده می شود، برای هر ۲۰ ساعت کار، اقتصاد انگلیس ۲/۲ تن غله و برای هر ۵۰ ساعت کار، اقتصاد فرانسه ۱/۱ متر پارچه عایدش می شود. بزرگت تخصص و توسعه تجارت خارجی، هر دو کشور می توانند در اصل بر مصرف هر دو محصول بیاورند.

ریکاردو همچنین تشخیص داد که این عایدی را معمولاً یک طبقه - سرمایه داران - تصاحب می کند. اما در خصلت تفکر او بود که معنای این امر را چنین تلقی کند که سود ناشی از تجارت خارجی «... انگیزه هایی برای پس انداز و تراکم سرمایه فراهم می کند»، تراکم سرمایه تضمین رشد اقتصادی است و بخصوص می تواند تأثیر مفیدی

بروضع طبقه کار گر بگذارد، زیرا افزایشی در تقاضای نیروی کار بوجود می آورد. اصل هزینه نسبی بصورت مجرد بطور کلی در تقسیم

فرانسه	انگلستان	
		جمع هزینه ساعت کار يك متر پارچه و يك تن غله
۵۰	۳۰	پیش از تخصص:
۱	۱	تولید و مصرف پارچه (متر)
۱	۱	تولید و مصرف غله (تن)
		بعد از تخصص:
—	۳	تولید پارچه (متر)
۱/۶۷	—	تولید غله (تن)
$0.167 \times 1/7 = 1/11$	۱	مصرف پارچه (متر) (۱)
۱	$2:1/7 = 1/2$	مصرف غله (تن) (۱)
۱/۱ متر پارچه	۲/۳ تن غله	نفع حاصل از تخصص:

کار بین المللی صادق است؛ مسأله فقط بر سر این است که چه طبقه ای از این تخصص سود می برد. کاملاً منطقی است که در سال های اخیر در رابطه با اهمیت فزونی یافته مسأله تقسیم بین المللی کار و تخصص تولید برای کشورهای سوسیالیستی؛ این اصل توجه اقتصاددانان مارکسیست را به خود جلب کرده است.

گاهی ادبیات مارکسیستی بر این واقعیت تأکید می کند که این اصل را اقتصاد سیاسی بورژوایی بعدها برای هدف های سنایشگرانه خود بکار گرفت. اما باید بخاطر داشت که اصل اولیه يك چیز است و

۱. بخاطر سادگی فرض شده است که پس از تخصص انگلیس همان مقدار پارچه را مصرف و بقیه را مبادله کند و فرانسه همان مقدار غله را مصرف و بقیه را مبادله کند. ارقام سراسر نشان داده شده اند.

کاربرد ایدئولوژیک آن در شرایط تاریخی متفاوت، کاملاً چیز دیگری است.

مارکس در نقد نظریه تجارت خارجی ریکاردو در عین حال خاطر نشان کرد که تخصص در اصل می‌تواند، حتی برای یک کشور عقب‌مانده، مفید باشد زیرا این کشورها «از این طریق کالاها را از زائتر از آنچه خود می‌توانستند تولید کنند، بدست می‌آورند» درست است که ریکاردو هم از پیش از اصل هزینه نسبی نتایجی را بیرون می‌کشید که با نظریه وی دایر بر توسعه هماهنگ و متوازن روابط اقتصادی بین‌المللی جور در می‌آمد. او اساساً استدلال می‌کرد که تجارت به هر که در آن شرکت دارد سود می‌رساند و «جامعه جهانی ملت‌ها را در سراسر جهان متمدن» با نان و شراب و سایر محصولات کشاورزی کشورهای دیگر بهم می‌پیوندد. محصولات فلزی و سایر کالاهای صنعتی در انگلستان تولید خواهد شد. بدینسان اصل هزینه نسبی همچون دلیل و توجیه سلطه «طبیعی» انگلستان در تولید صنعتی و نقش آن به مثابه قدرت صنعتی عمده جهان عمل می‌کرد. پس از آن، پیوند میان اصل هزینه نسبی و نظریه ارزش کارگست. اندک اندک این اصل در توجیه تخصص یک جانبه کشورهای بلحاظ اقتصادی عقب‌مانده و در حال توسعه در مواد خام و محصولات غذایی، و به عنوان دلیلی علیه صنعتی شدن آنها بکار رفت.

تمامی اندیشه تجارت آزاد که بخش مهمی از اقتصاد سیاسی بورژوازی را تشکیل می‌داد متحمل تغییر شد. تجارت آزاد هر چند بویژه بفتح بورژوازی انگلیس بود؛ در آن موقع جریانی عمدتاً مرفعی بود؛ زیرا هدف آن نابود کردن فتودالیسم در انگلستان و سایر کشورها، کشاندن مناطق تازه به مدار دنیای تجارت و ایجاد بازار جهانی سرمایه‌داری بود. امروز اصل تجارت آزاد، دست کم در رابطه با کشورهای در حال

توسعه، ارتجاعی است. بسیاری از اقتصاددانان اروپای غربی و ایالات متحده حتی اذعان دارند که تجارت آزاد، کشورهای در حال توسعه را به نفش تأمین کنندۀ ابدی مواد خام محکوم می کند و صرفاً عقب ماندگی آنها را حفظ می کند. تنها مداخله فعال در قلمرو بازرگانی خارجی (همچون سایر قلمروهای اقتصادی) وضع حقوق گمرکی بر واردات کالاهای صنعتی خارجی، توسعه صادرات کشور در این کالاها و مانند آن، می تواند به این کشورها در غلبه بر عقب ماندگی شان کمک کند.

کتاب اصلی

اثر اصلی ریکاردو در شرایطی کاملاً متفاوت با ثروت ملل اسمیت منتشر شد. نه عصر طوفانی و نه خوی نویسنده به او اجازه نمی دادند که سالهای سال در انزوای کامل کار کند.

علاقه علمی ریکاردو پیوند بسیار نزدیکی با مسائل زمان داشت. یکی از این مسائل قوانین غله بود که حتی موضوعات بانکداری و پول را از گردونه خارج کرده بود. ریکاردو که از همان موقع اقتصاددانی برجسته و مبلغ اردوی لبرال بود، خود را وارد میدان کرد. دلیل مستقیم ورود او به صحنه عمل احتجاجی بود که با مالتوس داشت که از قانون غله و قیمت بالای نان دفاع می کرد. در نتیجه این احتجاج از قلم ریکاردو سیمنی نظری پدید آمد. آثاری که وی در ۱۴ - ۱۸۱۷ نوشت، عالی ترین بیان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در انگلستان است.

سیمنی اسمیت دیگر نمی توانست مدعی توضیح کامل واقعیت اقتصادی باشد. در چهل سال اخیر خیلی چیزها عوض شده بود. طبقات جامعه بورژوازی شکل گرفته بودند و منافع اقتصادی آنها تبلور یافته بود. جنگ بر سر قوانین غله آشکارا از مواضع طبقات اصلی، عمدتاً

بورژوازی صنعتی و ملاکین، جریان داشت. در علم اقتصاد، مسأله توزیع در آمد ملی میان طبقات پیش آمد. به نظر اسمیت این فقط یکی از چند مسأله مهم بود. به نظر ریکاردو این موضوع اقتصاد سیاسی بود. او می نویسد: «تعیین قوانینی که این توزیع را تنظیم می کنند، مسأله اصلی در اقتصاد سیاسی است: نوشته های نورگو، استوارت، سه،^(۱) سبسموندی و دیگران، هر چند این علم را بسیار به پیش رانده است، لیکن در باره سیر طبیعی در آمد ارضی، سود و دستمزد اطلاعات ناچیزی بدست می دهد.»^(۲)

ریکاردو کوشید تا قانون توزیع را از شرایط و منابع تولید استخراج کند. این در واقع به چه معنی بود؟ اولاً او نظام خود را بر این نظریه بنا کرد که ارزش کالاها را کاری که در پروسه تولید صرف می شود بوجود می آورد و از روی مقدار این کار سنجیده می شود. ثانیاً او تولید را در شکل مشخص سرمایه داری اش مورد مطالعه قرار می داد و از خود می پرسید وقتی وسایل تولید در دست ملاکین (زمین) و سرمایه داران (کارخانه ها، ماشین ها، مواد خام) قرار دارد، ارزش چگونه توزیع می شود، و بالاخره او افزایش تولید کالاهای مادی را کارکرد اصلی سرمایه داری می دانست.

در مسأله روابط میان طبقات و توسعه سرمایه داری، ریکاردو نتیجه اصلی زیر را اتخاذ کرد: اگر توسعه اقتصادی بحال خود گذاشته شود قیمت محصولات کشاورزی، در رابطه بارش جمعیت و انتقال تدریجی به کشت زمینهای کم حاصل تر، مدام بالا خواهد رفت. همه سود این امر به جیب

1- Say

2- David Ricardo: The Principle of Political Economy and Taxation

ملاکین می‌رود، در حالیکه سود سرمایه کاهش می‌یابد؛ کارگران هم از این امر متضرر می‌شوند زیرا تقاضا برای کار آنها نسبتاً کم می‌شود. چنانکه ریکاردو می‌نویسد: «نفع زمیندار همواره بانفع هر طبقه دیگر مغایر است.»^(۱) چه چیز می‌تواند با این جریان مقابله کند؟ وارد کردن غله ارزان از خارج. زیاد قوانین غله در اینجاست: این قوانین فقط بنفع ملاکین طفیلی است.

ریکاردو قصد خود را به ارائه نظریاتش در یک کتاب برای اولین بار در نامه‌ای به «سه» در ۱۸۱۵ به زبان آورد. در نام پائیز آن سال او بشتت کار کرد و روز بروز بیشتر جذب آن شد. تجارت، مسافرت و دیدارهایش را به حداقل کاهش داد.

در جریان این کار، بزودی با مشکل اصلی رودر رو شد: مسأله ارزش (که مابعداً آنرا تحلیل خواهیم کرد). نظریه اسمیت او را راضی نساحت، اما او نتوانست نظریه دیگری را جانشین آن کند. جستجو ملال‌آور شد. در یکی از نامه‌هایش نوشت که دوهفته آرامش نداشته تا فکرش توانسته است به نکته مهمی برسد. نامه‌های ریکاردو بطور کلی در این دوره پر از شکست و شکوه است. میل هر کاری از جمله چاپلوسی کرد تا او را سر ذوق آورد: «شما از هم اکنون بهترین متفکر اقتصاد سیاسی هستید، من یقین دارم که بهترین نویسنده هم خواهید شد.» شکوه‌های ریکاردو با سرعت نمونه‌ای که در نوشتن کتاب بکار رفت، مغایرت جانی دارد.

در آوریل ۱۸۱۷ اصول اقتصاد سیاسی و وضع مالیات در ۷۵۰ نسخه منتشر شد. کتاب ریکاردو همه شتابزدگی را دارد. او دست‌نویس را

فصل به فصل به ناشر می داد و همزمان برای آن ضمیمه و اصلاحیه می نوشت. دو چاپ دیگر در زمان حیات وی منتشر شد. به استثنای فصل اول «در باب ارزش»، که در آن ریکاردوسی بسیار کرد تا دقیق و مفاد کننده باشد، این دو چاپ با چاپ اول تفاوت ناچیزی دارد.

چاپ سوم کتاب مرکب از ۳۲ فصل است که به روشنی به سه بخش تقسیم می شود. اصول عمده نظام ریکاردو در هفت فصل اول ارائه شده است. مهمترین نکات، همگی در دو فصل اول - «ارزش» و «در درآمد ارضی» - گنجانده شده است. مارکس می گوید که ریکاردو در اینجا وارد خود مامیت و جهت تولید سرمایه داری می شود و «برخی نتایج کاملاً تازه و خیره کننده» بدست می دهد. «خرسندی خاطر نظری فراوانی که این دو فصل بدست می دهد از اینجا است». بدنبال هفت فصل نظری (نه بطور مرتب) ۱۴ فصل درباره مالیات می آید، یازده فصل باقی مانده حاوی اضافات گوناگونی است که بعد از تکمیل فصول اصلی و بررسی و نقد اقتصاددانان دیگر، و عمدتاً اسمیت، مالئوس و سه، بوجود آمده اند. اهمیت تاریخی ریکاردو را در علم اقتصاد می توان در دو نکته خلاصه کرد. اولیک اصل راهنما برای خود در نظر گرفت و آن تعریف ارزش کار از روی زمان کار بود و کوشید همه بنای اقتصاد سیاسی را بر این بنیان برپا سازد. این بود که او را قادر ساخت در زیر ظاهر خارجی پدیده ها نفوذ کند و پاره ای از عناصر فیزیولوژی واقعی سرمایه داری را کشف کند. او تضاد اقتصادی طبقات در جامعه بورژوازی را ثابت و مدون کرد. و بدین وسیله به ریشه تکامل تاریخی دست یافت.

مارکس در نظریه اقتصادی خود که انقلابی در اقتصاد سیاسی پدید آورد، از هر دو نکته اصلی نظام ریکاردو استفاده کرد. در درجه اول، این دستاوردهای ریکاردو بود که اقتصاد سیاسی انگلیس را یکی از

سرچشمه‌های جهان‌بینی علمی ساخت. بزودی نکته اول باعث شد که ریکاردو به انتزاع واسکولاستیسیزم بیش از حد متهم شود، و نکته دوم مایه اتهام به بدبینی و تحریک و تنفر طبقاتی شد.

ریکاردو عاری از هرگونه احساسات بود. اقتصاد سیاسی او بیرحمانه بود، زیرا دنیایی که می‌کوشید توصیف کند، چنین بود. بنابراین کسانی مانند سیسموندی که ریکاردو را از دیدگاه انسانیت و نیکی افراد جدا گانه مورد انتقاد قرار می‌دهند، در اشتباهند. علمی بودن نظرات ریکاردو مانند اسمیت از آنجا معلوم می‌شود که او منافع طبقات را از دیدگاه تکامل تولید و رشد ثروت ملی تحلیل می‌کرد. او همچنین از منافع بورژوازی فقط تاجایی دفاع می‌کرد که با این اصل و الامطابقت داشته باشد. ریکاردو کارگران را همچون ماشینهای زنده‌ای در فرایند تولید توصیف می‌کرد. سرمایه‌دار از استخدام کارگر یا نصب ماشین آنچه را برای وی سود آورتر است، برمی‌گزیند. در اینجا جایی برای احساسات نیست. مارکس می‌نویسد: «این رواقی، عینی و علمی است. ریکاردو تا آنجا که مستلزم ارتکاب گناه نسبت به عملش نباشد، همواره یک انسان دوست است، همچنانکه در عمل چنین بود.»^(۱)

ریکاردو قطعاً فکرنمی‌کرد که انسان دوستی بتواند همه دردهای جامعه را درمان کند. اما در زندگی واقعی مردی کریم و مهربان بود. ماریا اجورث‌گرددش خود را در دور مدرسه نزدیک گاتکومب پارک که ۱۳۰ کودک بخرج وی و تحت نظارت خانم ریکاردو تحصیل می‌کردند، وصف می‌کند. او به بیمارستانها پول می‌داد و به بسیاری از خویشاوندان فقیرش کمک می‌کرد. نامه جالبی هست درباره دختر فقیری که سابقاً در خانه ریکاردو خدمتکار بوده و جوان هرزه‌ای او را به لندن می‌کشاند و

سعی در اغفال وی می کند. این امر در اوائل سال ۱۸۱۶ اتفاق می افتد، همان هنگام که ریکاردو سخت روی کتابش کار می کرد. به یمن کوششهای ریکاردو که از وقت خود دریغ نکرد و حتی خطر دوئل یا آن جوان را بر جان خود خرید، دختر نزد پدر و مادرش بر گردانده شد. این يك ماجرای دیکنزی واقعی بود.

معای ارزش

ریکاردو برای فهم روشن ماهیت ارزش کوشش بسیار کرد. او اغلب اذعان می کرد که نظریات پیشین اش قانع کننده نبوده اند و در آنها تجدید نظر می کرد. بمحض اینکه به نظرش می رسید بر مشکلی فائق آمده، مشکل دیگری جای آن را می گرفت. آخرین اثر وی، در ارزش، بسبب بیماری و مرگ ناتمام ماند. منظور وی از ارزش مطلق همان چیزی بود که مارکس جوهر ارزش می نامید، یعنی مقدار کار نهفته در يك کالا. منظور وی از ارزش نسبی همان ارزش مبادله بود، یعنی مقدار کالای دیگری که بر حسب قوانین طبیعی بایک واحد کالای مورد بحث معاوضه شود. ضعف ریکاردو در این بود که هر چند ارزش مطلق را شناخت؛ در پی کاوش در ماهیت یا مطالعه خصلت کاری که عملاً در این ارزش تجسم یافته، نرفت. آنچه همواره توجه وی را بخود جلب می کرد جنبه کمی قضیه بود. یعنی اینکه مقدار واقعی ارزش مبادله چگونه تعیین می شود و با چه وسیله ای می توان آنرا سنجید. از اینجا می رسد به جستجوی «معیار آرمانی ارزش» که جستجوی سیمرغ و خیالی ختام است.

عدم امکان سازش میان نظریه ارزش وی با همه فرایندهای اقتصادی واقعی گاهی ریکاردو را به نومیدی می کشاند. در یکی از

چنین احظتات فانوانی در نامه‌ای نوشت که شاید آسانتر می‌بود مسأله ارزش را به کلی کنار بگذارد و قوانین توزیع را بدون آن مطالعه کند. اما این ضعف سپری شد و او دوباره به کار اصلی خود، جستجوی راهی برای خروج از بن‌بست، باز گشت.

چنانکه می‌دانیم نظریه ارزش کار اسمیت منسجم نبود. او معتقد بود که تعریف ارزش از روی کار یا زمان کار، تنها در «حالت نابالغ جامعه» صدق می‌کرد که سرمایه و کار مزدوری وجود نداشت. در جامعه جدید ارزش از روی جمع درآمدهایی تعیین می‌شود که بصورت مزد، سود در آمد ارضی از تولید و فروش کالا حاصل می‌شود. این ناهمخوانی برای ذهن دقیق و منطقی ریکاردو قابل قبول نبود. او از لایبیدی خاص اسمیت نسبت به اصول اساسی خرسند نبود. قانونی بنیادی همچون قانون ارزش نمی‌توانست با تکامل جامعه به یکباره کنار گذاشته شود. ریکاردو می‌گفت نه، تعریف ارزش از روی زمان کار قانونی مطلق و عام است. به این عبارت باید اضافه کرد: در هر جامعه‌ای که، در آن محصولات به عنوان کالا برای تبادل و فروش در ازای پول تولید می‌شوند. اما ریکاردو نمی‌توانست جامعه دیگری را تصور کند. اگر هم تاریخ را خوب می‌دانست قطعاً فی‌المثل شرایط تولید در جامعه اولیه را جدی نمی‌گرفت. اما جامعه آینده را فقط می‌توانست بصورت «متوازی الاضلاع‌های اوون» به تصور آورد؛^(۱) کجبه به نظر وی خیالی خام بود، اگر چه برای شخص اوون احترام قائل بود. ریکاردو شوم تاریخی اسمیت را نداشت و لذا تفاوت عظیم میان جامعه‌ای از شکارچیان مستقل که غنایم شکار را مبادله می‌کند، با نظام تولید کارخانه‌ای و کار

۱. اشاره به سکونتگاهها (کمونها)ی کارگران که رابرت اوون پیشنهاد می‌کرد بصورت اشکال منظم هندسی ساخته شود.

مزدوری که در عرصروی وجود داشت، را نمی‌دید. کوتاه سخن، او جامعه‌ای جز جامعه سرمایه‌داری نمی‌شناخت و قوانین این جامعه را طبیعی، جهانی و ابدی تلقی می‌کرد.

با اینهمه، نظریه ریکاردومبنی بر کاربرد عام قانون ارزش در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته، خدمت بزرگ وی به علم اقتصاد بود. از نظرات اسبیت و هوادارانش، بویژه این نتیجه حاصل می‌شود که هر افزایش (و در واقع هر تغییر) درمزدهای پولی، تغییر مشابهی در ارزش و قیمت کالاها پدید می‌آورد. ریکاردو این گفته را بشدت رد می‌کرد: «ارزش يك کالا با مقدار کالای دیگری که با آن معاوضه می‌شود، به مقدار نسبی کساری بستگی دارد که برای تولید آن لازم است و نه پاداش کمتری که در قبال آن کار پرداخت می‌شود.»^(۱)

اگر بدون تغییر در بهره‌وری کار، مزد افزایش یابد، این ارزش کالا را تغییر نمی‌دهد. در صورتی که همه عوامل دیگر ثابت بمانند، تغییر مزد بر قیمت هم اثر نمی‌گذارد زیرا قیمت فقط انعکاس ارزش بر حسب طلاست. پس چه چیز تغییر می‌کند؟ توزیع ارزش میان مزد کارگر و سود سرمایه‌دار تغییر می‌یابد. در رقابت آزاد، سرمایه‌داران نمی‌توانند افزایش دستمزد را با افزایش قیمت کالاهاشان جبران کنند. این مسأله بعدها نقش بزرگی بازی کرد. این امر از همان ابتدا بشدت سیاسی بود و با مبارزه طبقه کارگر بخاطر افزایش دستمزد پیوند داشت. مارکس بویژه تحلیل خاص خود از رابطه میان مزد، قیمت و سود را برنظار ریکاردو مبتنی ساخت. هدف از این تحلیل رد این نظر بود که مبارزه بخاطر افزایش دستمزد بیهوده است، زیرا هر افزایشی در

1- D. Ricardo: The Principle of Political Economy and Taxation.

مزد فوراً با افزایش قیمت‌ها خنثی می‌شود. این نظر بزیان جنبش طبقه کارگر بود. مارکس توضیح داد که «افزایش عمومی نرخ مزده کاهش عمومی نرخ سود منجر می‌شود، اما بطور کلی بر قیمت کالاها تأثیر نمی‌کند».

این قضایا، در رابطه با برداشتهای بورژوازی مبنی بر اینکه تنها علت یا علت اصلی افزایش هزینه زندگی و تورم فرآیندهای افزایش مزد پولی کارگران است؛ امروز هم واجد اهمیت است. در عین حال باید بخاطر داشت که نظرات ریکاردو و مارکس در شرایطی متفاوت با امروز بیان شده‌اند، یعنی زمانی که سرمایه‌داری واجد خصوصیات بود که اینک یا از میان رفته یا تغییر یافته‌اند. مهمترین آنها اولاً رقابت آزاد بود که امکان تأثیر یک کارفرمای تنها را بر قیمت کالاهای خود در بازار منتفی می‌ساخت و ثانیاً گردش ثابت پول بر اساس پایه طلا که امکان تنظیم میزان پول و اعتبار با افزایش سطح قیمت‌ها را محدود می‌کرد.

چنانکه می‌دانیم تفوق انحصارات که کنترل قابل ملاحظه‌ای بر بازار و قیمت‌ها دارند و کشش پذیری یکجانبه گردش پول و اعتبار در جهت افزایش حجم، مشخصه سرمایه‌داری امروز است. در این شرایط کارفرمایان می‌توانند افزایش دستمزد را روی قیمت کالاها منعکس سازند، کاری که همواره برای حفظ و افزایش سود انجام می‌دهند. طبعاً امکان این عمل نامحدود نیست و بدرجه انحصار بازار و بسیاری عوامل دیگر مربوط می‌شود. مسأله رابطه میان دستمزدها و قیمت‌ها در زندگی سیاسی کشورهای سرمایه‌داری امروز نقش مهمی بازی می‌کند. افزایش قیمت‌ها توسط انحصارات که معمولاً ناشی از افزایش مزدهای واقعی قلمداد می‌شود، یکی از عوامل اصلی تورم امروز است. این مسأله طبعاً در خور توجه دقیق اقتصاددانان مترقی است.

نتیجه گیری از رابطه معکوس میان مزد و سود، در نظرات ریکاردو نسبت به آینده سرمایه‌داری و در برنامه سیاسی خودوی نقش مهمی بازی می‌کند: باید بخاطر داشت که ریکاردو معتقد بود قیمت محصولات کشاورزی گرایش مزمنی به افزایش دارد. این امر شاید باعث افزایش مزدهای واقعی شود. زیرا کارگران همواره حداقل محض را دریافت می‌کنند و اگر افزایشی در مزدشان حاصل نشود صرفاً از گرسنگی خواهند مرد. اما سود سرمایه‌داران مطابق با آن کاهش می‌یابد، زیرا آنها نمی‌توانند قیمت محصولات صنعتی را افزایش دهند. غله‌گران برای صاحبان صنایع بد است و در مرحله معین انگیزه تراکم سرمایه را از آنها می‌گیرد که به نظر ریکاردو دو فاجعه است!

ریکاردو به اندازه اسمیت به اشکالات عمده‌ای که تئوری ارزش کار با آن مواجه خواهد شد، واقف بود.

مشکل اول توضیح مبادله میان کارگر و سرمایه‌دار بود. فقط کارگر ارزش کالا را بوجود می‌آورد و مقدار این کار میزان ارزش را. اما کارگر در عوض کارش ارزشی کمتر بصورت مزد دریافت می‌دارد، پس نتیجه می‌شود در این مبادله قانون ارزش نقض شده است. اگر این قانون مراعات شود: کارگر ارزش کامل محصول کار خود را دریافت خواهد کرد، ولی آنگاه سودی برای سرمایه‌دار نمی‌ماند. بدینسان تناقضی پیش می‌آید: یا تئوری با واقعیت متطابق نیست یا قانون ارزش همواره در مهمترین حوزه مبادله نقض می‌شود.

این تناقض را مارکس حل کرد و نشان داد که کارگر کار خود را که فقط یک فرایند، یک فعالیت و صرف انرژی انسانی است نمی‌فروشد، بلکه نیروی کار یعنی قدرت کار کردن خود را می‌فروشد. سرمایه‌دار با خریدن آن ارزش کامل نیروی کارش را می‌پردازد، زیرا این ارزش

نه از روی آنچه کار بوجود می‌آورد، بلکه از روی نیازهای اعاشه و تولید مثل کارگر تعیین می‌گردد. بدینسان مبادله میان کار و سرمایه کاملاً مطابق با قانون ارزش صورت می‌گیرد، اما این امر استثمارکارگر توسط سرمایه‌دار نفی نمی‌کند.

مشکل دوم عبارت بود از چگونگی سازش دادن قانون ارزش با این واقعیت که سود سرمایه‌داران، در واقع امر، نه از روی ارزش کالاهای تولیدشده در کارخانه‌هاشان بلکه از روی مقدار سرمایه بکاررفته تعیین می‌شود. اگر چه ارزش فقط ناشی از کار است و کالاها تقریباً بر حسب ارزش خود مبادله می‌شوند، لیکن شاخه‌های مختلف تولید در وضعیتهای کاملاً متفاوتی هستند. رشته‌ها و مؤسساتی که در آنها نیروی کار زیاد ولی ماشین‌آلات و مواد کمی بکار می‌رود، باید کالاهای پر ارزش داشته باشند، کالاهای خود را به قیمت بالا بفروشند و در نتیجه سود زیادی بدست آورند.

همین امر در مورد رشته‌هایی صدق می‌کند که بر گشت سرمایه و بدست آمدن سود سریع انجام می‌گیرد. از سوی دیگر، در شاخه‌ها و مؤسساتی که سرمایه‌گذاری زیاد در وسایل تولید لازم است یا بر گشت سرمایه کندتر است، ارزش، قیمت و سود کالاها باید پایین‌تر باشد.

اما این غیر ممکن است، این با واقعیات سرمایه‌داری تناقض دارد، زیرا این واقعیتی شناخته شده است که سرمایه‌گراییش به نرخ سود استاندارد دارد، در غیر این صورت رشته‌هایی را که سود کم عاید می‌سازند ترك خواهد کرد. پس به نظر می‌رسد که قانون ارزش کار با قانون مطلق عملکرد سود متوسط ناسازگار است.

آدام اسمیت از این تضاد غافل ماند و در واقع ارزش کار را و شکل ارزش را از روی درآمدهایی که یکی از آنها سود متوسط است،

تعیین کرد. ریکاردو قادر به اینکار نبود، زیرا برداشت خود را بنحو منسجم‌تری با تئوری ارزش کار پیوند داده بود. او کوشید تا قانون سود مساوی برای سرمایه مساوی را به‌روزر وارد چارچوب این نظریه کند و برای اینکه چهارچوب ترك بر ندارد، با مهارت و اراده‌ای که شایسته نتایج ارزشمندتری بود، کوشید تا اهمیت تفاوت‌های ترکیب و گردش سرمایه را ناچیز جلوه دهد. ریکاردو اساساً می‌کوشید به‌شبه‌های کمابیش ساده لوحانه خواننده را متقاعد سازد که اگر هم سود متوسط قانون ارزش را تغییر دهد، این تغییر کوچک و قابل اغماض است.

البته او می‌خواست ثابت نشدنی را ثابت کند. وقتی کالاها در شرایط سرمایه‌داری تولید می‌شوند، قانون ارزش عمل می‌کند (در اینجا ریکاردو حق دارد)، اما این تأثیر نمی‌تواند همچنانکه در تولید کالایی ساده است، باشد. ارزش به‌های تولید تبدیل می‌شود، که مشتمل بر سود متوسط سرمایه است و بدینسان اختلاف در ترکیب و گردش سرمایه تعدیل می‌شود. این عمل را امکان‌نیم رقابت سرمایه‌داری بین بخشها انجام می‌دهد. این رد قانون ارزش نیست، بلکه گسترش آن است. این خلاصه پاسخی است که مارکس به این مسئله داد.

به‌های تولید مقوله‌ای اساساً متفاوت با ارزش است. اگر این دو برهم منطبق شوند صرفاً تصادفی است، اما ریکاردو کوشید ثابت کند این دو یک چیزاند و اختلاف آنها قابل اغماض است. این موضوع بزودی آسیب‌پذیری شدید خود را در برابر انتقاد مخالفان نظری وی نشان داد.

تسبیم شیرینی یا ارزش اضافی ریکاردونی

ریکار دو اساساً ذهنی ریاضی داشت. اگر فرمول یا معادله‌ای در آثار او دیده نمی‌شود از آنروست که دورانی که ریاضیات و اقتصاد دست‌به‌دست هم کار کنند، هنوز بسیار دور بود. اما روال تفکر و نحوه بیان وی برهان دقیق را بیاد می‌آورد. (۱)

ریکار دو قابلیت شایان توجه را داشت که اصول و اجزای ساده را از مجموعه پیچیده اقتصاد بیرون بکشد و آنها را تا نتیجه منطقی شان پیرو راند و هر چه را که بنظرش درجه دوم و غیر اساسی می‌آید، کنار بگذارد. دقت و منطق تفکر او معاصرانش را بسیار تحت تأثیر قرار می‌داد. او احتیاج‌جگری در خشان بود. جیمز میل به دوستی نوشت: «با ریکاردو دست‌وپنجه نرم نکنید. به شما اطمینان می‌دهم، مجاب کردن او آسان نیست. اغلب به این فکر افتاده‌ام که او را مجاب کرده‌ام، ولی سرانجام تابع نظر او شده‌ام.»

معهداً، برداشت ریاضی وی تقابسی داشت. ریکاردو در توزیع همچون ارزش بیشتر جنبه کمی را می‌دید. او به نسبت و تسهیم علاقه‌مند بود. اما به سرشت واقعی توزیع و رابطه آن با ساخت و تکامل جامعه توجه چندانی نداشت. *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۱. در سال ۱۸۳۸ آ.آ. کورنور، پشاهنگ روشهای ریاضی در اقتصاد. این وجه تفکر ریکاردو را خاطر نشان کرد و تقریباً ضعیفی را در «ریاضیات» ریکاردو و مثالهای عددی نائاسیش نشان داد. «مصنفانی هستند، همچون اسبیت و سه، که با حفظ همه زیورهای سبک ادبی، درباره اقتصاد سیاسی نوشته‌اند، اما مصنفانی هم هستند، مانند ریکاردو، که در برخورد با مسائل انتزاعی‌تر و یا وقتی می‌خواهند دقت بیشتری نشان دهند، نمی‌توانند از جبر اجتناب کنند و فقط آن را زیر محاسبات حسابی بسیار کل‌کننده می‌پوشانند.»

A. A. Cournot: Recherche sur les Principes Mathematique

ریکار دو بیشتر نظرات اسمیت را در بارهٔ مزد، سود و درآمد ارضی، به عنوان عواید اصلی سه طبقهٔ عمدهٔ جامعه، بسط و تکامل داد. تعریف مزد به عنوان هزینهٔ وسایل معاش کارگر و خانواده اش را ریکار دو از اسلاف خود گرفته بود. او تصریح می کرد، این نظریه را بامبنتی ساختن بر نظریهٔ جمعیت مالتوس اصلاح کرده است؛ او اصول عمدهٔ این نظریه را پذیرفت و این، گویا، تنها نکتهٔ مهمی بود که در آن با مالتوس توافق داشت. ریکار دو با تکیه بر مالتوس، معتقد بود که نگهداری مرزها در محدودهٔ تنگ یک حداقل مادی، ناشی از قوانین خاص سرمایه داری نیست، بلکه قانونی طبیعی و کلی است که بر اساس آن، بمحض اینکه مزد متوسط از حداقل وسایل معاش تجاوز کند، کارگران فرزندان بیشتری خواهند آورد، رقابت در بازار کار افزایش خواهد یافت و مرزها دوباره کاهش خواهد یافت.

نظرات مالتوس و ریکار دو شالودهٔ به اصطلاح «قانون مفرغی مزد» شد که بعدها توسط فردیناند لاسال و سایر سوسیالیستهای خرده بورژوا تدوین گشت. این قانون بیهودگسی مبارزهٔ طبقهٔ کارگر برای منافع اقتصادی را القاء می کند زیرا بر اساس آن، مزد ناگزیر به حداقل مادی وسایل معاش مربوط است. هر چند مارکس در غرب بطرفداری از قانون مفرغی هم متهم بوده و هست، در واقع چنین اندیشه‌هایی با جهان بینی وی بیگانه است.

نظریهٔ ریکار دو تا حد زیادی ایستا بود. اگرچه او رشد بهرهٔ کار را متوجه بود و حتی ستایش می کرد، معهذا این نکته را نمی دید که در جریان این فرایند، طبقهٔ کارگر خود نیز تحول می یابد. دو عامل بخصوص تغییر می کنند: ۱) خواسته‌های عادی کارگران که مورد قبول جامعه است، افزایش می یابند. ۲) شکل و همبستگی طبقهٔ کارگر و

توانایی آن به پیکار بخاطر سطح زندگی بالاتر رشد می کند و با رشد آگاهی، مبارزه طبقاتی نیرومندتر می شود.

ریکارδο توزیع در آمد ملی را در جامعه همچون تقسیم یک شیرینی می داند که روی هم رفته اندازه ثابتی دارد. کارگران برش کمایش حقیری گبرشان می آید. بقیه تماماً بدست سرمایه داران می افتد که، با وجود این، مجبورند آن را با مالکان زمین قسمت کنند. علاوه سهم اینان دائماً رو به افزایش است.

این فکر - که در آمد ارضی (و همچنین بهره ای که صاحبان صنایع به سرمایه داران بولی می پردازند) صرفاً از سود کسر می شود - فکر مهمی بود. این بدان معنی بود که سود را شکل اولیه و اصلی در آمد بدانیم که اساس آن سرمایه است، یعنی سود را همچون ارزش اضافی تلقی کنیم. یکی دانستن سود و ارزش اضافی از جانب ریکارڈو، البته، مانند یکی دانستن بهای تولید و ارزش، از سوی وی بود. نظریه توزیع ری همان محاسن و معایب نظریه ارزشش را داشت.

ارزش یک کالای تنها و ارزش همه کالاهایی که در آمد ملی را تشکیل می دهند بطور عینی از روی کار صرف شده در آنها تعیین می شود. این ارزش به مزد و سود (که در آمد ارضی را هم شامل است) تقسیم می شود. از اینجا ریکارڈو تضاد اساسی را که در پشت منافع پروتاریا و بورژوازی نهفته است، نتیجه می گیرد. او بارها نوشت که مزد و سود فقط به نسبتی معکوس تغییر می کنند. اگر مزد بالا رود، سود پایین می آید و بالعکس. از این روست که «کاری»^(۱) ستاینده پر حرارت امریکایی سرمایه داری، نظریه ریکارڈو را سیستمی از کشمکش و خصومت بیان طبقات نامید.

در اینجا هم، ریکاردو فقط به نسبت‌ها و جنبه کمی مطلب علاقه‌مند است. او به ماهیت، تکوین و آینده مناسبانی که تضاد بین مزد و سود را بوجود می‌آورند، کاری ندارد. بنابراین نمی‌تواند «راز ارزش اضافی» را کشف کند، هر چند، با تشخیص اینکه سرمایه‌دار بخشی از ارزشی را که کارگر با کار خود آفریده است بخود اختصاص می‌دهد، به این کشف نزدیک شده بود.

یکی از بهترین دستاوردهای علمی ریکاردو تحلیل ماهیت و مقدار درآمد ارضی بود. او برخلاف پیشینیانش، نظریه درآمد ارضی خود را بر بنیان استوار نظریه ارزش کار بنا کرد. او توضیح داد که منشأ درآمد ارضی کرم طبیعت نیست، بلکه کاری است که روی زمین صرف می‌شود. از آنجا که زمین محدود است، فقط بهترین قطعات کشت نمی‌شوند بلکه قطعات متوسط و کم حاصل نیز زیر کشت می‌روند. ارزش محصول کشاورزی از روی کار صرف شده بر روی زمینهای نسبتاً فقیر تعیین می‌شود و زمینهای خوب و متوسط سود بالاتری عاید می‌سازند. از آنجا که سود باید بحد متوسط برسد، سرمایه‌داران اجازه دارند مازاد را، بصورت درآمد ارضی، به مالک زمین بپردازند.

ریکاردو معتقد بود که زمینهای فقیر درآمد ارضی بوجود نمی‌آورند، مارکس نشان داد که این اشتباه است: با بودن مالکیت خصوصی زمین، مالک حتی فقیرترین زمینها را هم مفت وا گذار نمی‌کند. مارکس درآمد ارضی ریکاردو را درآمد ارضی کفافی خواند (یعنی درآمدی که به تفاوت طبیعی زمینها مربوط است) و این درآمد ارضی خاصی را که ریکاردو نادیده گرفته بود، درآمد ارضی مطلق.

تحلیل فرایندهایی که ریکاردو (بصورت ناقص) بکار برده بود، بوسیله نمره‌های کوچک در ارقام اقتصادی نقش مهمی بازی کرد: ارزش

محصولات کشاورزی از روی کار صرف شده در آخرین قطعه زمینی (قطعه نهایی)^(۱) که با تقاضا و سطح تکنولوژی معین، کشت آن مقنضی است، تعیین می‌شود. روش نمودادن (افزایش دادنهای کوچک)^(۲) بعدها در اقتصاد نقش مهمی ایفا کرد.

سرمایه‌داری به کجا می‌رود؟

یکی از نویسندگان معاصر امریکایی بنام ر. ل. هایل-برونر^(۳) دربارهٔ سیستم ریکاردو چنین می‌نویسد: «این سیستم، همچون سیستم اقلیدس، اساسی، عربان و بی‌پیرایه است، اما برخلاف مجموعه‌ای از قضایای هندسی محض، این سیستم رنگی انسانی دارد، این سیستمی تراژیک است.» تراژدی‌ای که ریکاردو در نظم سرمایه‌داری می‌دید، و بدینی او نسبت به آیندهٔ این نظم بی‌پایه نبود و بازتاب‌دهندهٔ واقعیت‌های واقعی تکامل سرمایه‌داری بود. راست است که مالکان بیکاره انگلستان را نبلعیدند بیماری «کمبود تراکم سرمایه» که ریکاردو برای سرمایه‌داری انگلیس پیش‌بینی می‌کرد چندان هم وخیم از آب در نیامد، طبقهٔ کارگر خود را تسلیم سرنوشت تاریک مالتوسی-ریکاردویی نکرد. ماهیت تراژیک نظم سرمایه‌داری، کمابیش برخلاف انتظار ریکاردو رخ نمود.

با اینهمه، ابن متفکر بزرگ بسیاری از جنبه‌های سرمایه‌داری را به‌رنگ واقعی خرد مشاهده کرد. او در این اندیشه کاملاً محق بود که سرمایه‌داری گرایش به آن دارد که پروتاریا را در وضعیت زائده توابع ننگ دارد و مزد کارگران را به حداقل صرف کاهش دهد. او همچنین

1. Marginal

2. Margin

3. R. L. Heilbroner, *The Great Economists*, London, 1955, P. 78.

حق داشت از تأثیر مخرب زمینداری بزرگ بر پیشرفت اقتصادی بنرسد. اگر نه انگلستان، تجربه کشورهای دیگر این نگرانیها را بشود رسانده است.

بدینی ریکاردو را دست کم دو نکته تخفیف می داد. اولاً او معتقد بود که آزادی تجارت، بخصوص آزادی ورود غله از خارج، می تواند عمده‌تاً از طریق متوقف ساختن افزایش درآمدا رضی و کاهش سود، این وضع را تغییر دهد و خواهد داد. ثانیاً او این اصل را بدون قید و شرط پذیرفت که اضافه تولید و بحرانهای اقتصادی عمومی غیر-ممکن است؛ اصلی که بعد به «قانون سه» معروف شد. او تصور می کرد سرمایه داری دست کم از این ناحیه مورد تهدید نیست.

ریکاردو می گفت احتیاجات جامعه نسبت به کالاها و خدمات نامحدود است. اگر هم معده انسان نتواند بیش از حد معینی غذا در خود جادهد، برای وسایل راحتی و زیورهای مختلف حدی نیست. آیا او احتیاجات را با تقاضای مؤثر اشتباه کرده بود؟ نه، او اینقدر ساده لوح نبود. او تشخیص می داد که تقاضاهایی که پشتوانه پول نقد نداشته باشد، از نظر اقتصادی بی معنی است. اما ریکاردو هم مانند سه تصور می کرد که تولید با ایجاد درآمد، خود بخود برای کالاها و خدمات، تقاضای مؤثر بوجود می آورد، و اینکه این تقاضا ناگزیر همه کالاها و خدمات را جذب خواهد کرد. *جامع علوم انسانی*

او جامعه سرمایه داری را مکانیزم منظم ایده آلی می دید که در آن هر گونه مشکل فروش بسرعت و سهولت حل خواهد شد؛ تولید کنندگان کالایی که بیش از حد تولید می شود، بزودی علامت لازم را از بازار دریافت می کنند و به تولید کالای دیگر روی می آورند. ریکاردو نیز غیر ممکن بودن اضافه تولید عمومی را بصورت زیر بیان

کرد: «تولیدات را همیشه تولیدات باخدمات می‌خرند؛ پول‌تها وسیله انجام این مبادله است. ممکن است از کالایی بیش از اندازه تولید شود و بازار چنان از آن لبریز شود که سرمایه بکاررفته در آن بازپرداخت نشود؛ اما این در مورد همه کالاهای پیش نخواهد آمد.»^(۱)

هنوز مرکب این سه‌طور خشک نشده بود که وقایع خلاف آن را ثابت کرد: اولین بحران اضافه تولید در انگلستان در ۱۸۲۵ بروز کرد. احتمال آن بود که ریکاردو، با بیغرضی علمی و روح انتقاد از خودی که داشت، نظرات خود را پس از این بحران مورد تجدیدنظر قرار دهد. اما در آن زمان او دیگر در دیار زنده‌گان نبود.

بدین ترتیب، نظام اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی (مکتب کلاسیک) کاملترین بیان خود را در آثار ریکاردو می‌یابد. پس سعی کنیم وجوه عمده آن را در اینجا ارائه کنیم.

۱. ویژگی مکتب کلاسیک اشتیاق به غور در ماهیت پدیده‌ها و فرایندهای اقتصادی، با استفاده از روش تجرید علمی، بود. این مکتب این پدیده‌ها را با عینیت و بیغرضی فراوان تحلیل کرد. و این امر از آنجا ممکن شد که بورژوازی صنعتی، که مکتب کلاسیک در تحلیل نهایی بسین منافع آن بود، در آن هنگام نیرویی مترقی بود و مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا هنوز در جامعه بصورت عامل اصلی در نیامده بود.

۲. تئوری ارزش کار شالوده مکتب کلاسیک بود و تمامی بنای اقتصاد سیاسی بروی آن ساخته شد. لیکن مکتب کلاسیک نتوانست قوانین سرمایه‌داری را با استفاده از تئوری ارزش کار، بصورتی که توسط اقتصاددانان کلاسیک تکامل یافته بود، توضیح دهد. مکتب کلاسیک سرمایه‌داری را تنها نظام اجتماعی طبیعی، ابدی و ممکن می‌دانست.

۳. مکتب کلاسیک مسأله تولید و توزیع را در جامعه از دیدگاه وضع طبقات اصلی می‌دید و بدینوسیله به این نتیجه رسید که منشاء درآمد سرمایه‌داران و زمینداران استثمار طبقه کارگراست، اما این مکتب نتوانست ماهیت ارزش اضافی را توضیح دهد، زیرا از ماهیت ویژه نیروی کار به عنوان کالا درک روشنی نداشت.

۴. نظرات مکتب کلاسیک در باره بازتولید سرمایه اجتماعی، بر اصل تعادل طبیعی در نظام اقتصادی مبتنی بود. این امر با اعتقاد بوجود قوانین اقتصادی عینی خورد انگبخته که مستقل از اراده انسان عمل می‌کنند، همراه بود. اما برداشت این مکتب از طبیعت خود تنظیم کننده اقتصاد سرمایه‌داری تضادهای این نظام را نیز پنهان می‌کرد. نفی اضافه تولید و بحرانهای عمومی از جانب مکتب کلاسیک، اهمیت خاصی داشت.

۵. اقتصاد کلاسیک بورژوازی مدافع آزادی تجارت و حداکثر محدودیت مداخله دولت در اقتصاد بود (اصل لسه فر *Laissez Faire*). لیبرالیسم اقتصادی این مکتب تا حد زیادی با لیبرالیسم سیاسی و اشاعه دموکراسی بورژوازی در آمیخته بود.

عضو پارلمان

اصول اقتصاد سیاسی و وضع مالیات ریکاردو به هیچ وجه کتاب پرفروشی نبود. این کتاب برای اقتصاددانان نوشته شده بود، نه برای عموم. و در آن موقع تقریباً اقتصاددانی وجود نداشت. سیموندی از ریکاردو نقل می‌کند که در انگلیس بیش از ۲۵ نفر نبوده‌اند که کتاب وی را بفهمند. اما یک سال پس از انتشار کتاب، «مک کالخ»^(۱) در نشریه

ستایش آمیز مفصلی کوشید اندیشه‌های ریکاردو را بصورتی آسان‌فهم‌تر به مردم عرضه کند و گلچینی از نظرات وی در مسائل جاری بدست‌دهد. کوششهای میل و عده‌ای دیگر کتاب وی را مورد توجه خوانندگان قرار داد که پیشتر با نام او آشنا بودند. مالتوس در همان موقع مشغول نوشتن اول اقتصاد سیاسی خود بود که در آن مسائل اساسی مربوط به تئوری سیاست ریکاردو را به مبارزه می‌طلید. ریکاردو احساس می‌کرد به آنچه در مد نظر داشت رسیده است.

در ۱۸۱۹، پس از انتشار چاپ دوم کتاب، او سرانجام از تجارت دست شست و عضویت در بورس را رها کرد. ثروت او در آن موقع در زمین، مستغلات و اوراق بهادار مطمئن سرمایه‌گذاری شده بود. فرزندان ریکاردو همچون وارثان یک مالک ثروتمند و یک نجیب‌زاده انگلیسی بار آمده بودند (خانواده‌اش یعنی بیوه و فرزندان به موزس-ریکاردو، نزدیکترین برادرش، اجازه ندادند زندگینامه اقتصاددان بزرگ را بنویسد: آنها نمی‌خواستند توجه مردم به اصلیت یهودی و حرفه او در بورس جلب شود.)

برای مردی با موقعیت و تمایلات ریکاردو، فعالیت پارلمانی امری طبیعی بود. دوستانش به وی توصیه کردند خود را در این عرصه وارد کند. برای ریکاردو تنها یک راه ورود به مجلس عوام وجود داشت. از مالک فقیر شده یکی از «باروهای»^(۱) پوسیده بی‌شمار، یک کرسی پارلمانی خریداری کند، و این همان کاری بود که او کرد. ریکاردو که از یک حوزه انتخاباتی دوردست در ایرلند به مجلس عوام راه یافته بود، هرگز به حوزه انتخابیه خود نرفت و هرگز یکی از انتخاب‌کنندگان

۱. Borrough با بورگ، ملک اربابی یا قصبه‌ای در انگلستان که حق

فرستادن نماینده به پارلمان داشت.

خود را ندید، و این با روبرو معمول در آن زمان کاملاً مطابقت داشت. او فقط چهار سال در پارلمان بود، اما در آنجا نقشی نسبتاً برجسته ایفا کرد. ریکاردو رسماً به هیچک از دو حزب وابستگی نداشت، نه به حزب حاکم «نوری»، نه به حزب مخالف «ویگ». این دومی برای وی پذیرفتنی تر بود و او در محافل جناح چپ و رادیکال مخالف نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشت. اما در مجلس عوام، برای خود موقیت مستقلی داشت و اغلب علیه رهبری ویگ رأی می‌داد. طبعاً در فعالیت پارلمانی ریکاردو مسائل اقتصادی جای مهمی داشت. او کماکان علیه قوانین غله، به نفع آزادی تجارت، کاهش قرضه ملی و بهبود نظام پولی و بانکی مبارزه می‌کرد. اما در میان نطق‌های او، سخنرانی‌هایی هم در دفاع از آزادی مطبوعات و علیه محدودیت حق اجتماعات می‌بایم. ریکاردو، همچون آدام اسمیت، از حداکثر ممکن دموکراسی بورژوازی در سیاست حمایت می‌کرد.

همه شهود عینی متفقند که هنگامی که ریکاردو در مجلس عوام نطق می‌کرد، نمایندگان به دقت گوش می‌دادند. او، به معنای متداول کلمه، خطیب برجسته‌ای نبود، اما جدیت وی به کاوش در مادیات اجتماعی پدیده‌ها و مسائل منطق و ابجاز نوشته‌های او را در نطق‌های پارلمانی‌اش نیز می‌توان یافت.

وقتی جلسات پارلمانی دایر بود، تقریباً همه وقت ریکاردو را اشغال می‌کرد. در طی این ماهها، او در لندن می‌زیست. پیش از ظهرها را در خانه به خواندن روزنامه‌ها، نوشتن نامه، تهیه سخنرانی، پذیرایی از مهمانان و گاه رفتن به وست‌مینستر برای شرکت در جلسات کمیته‌ها می‌گذراند. بعد از ظهرها مجلس عوام جلسه داشت و ریکاردو یکی از مسؤول‌ترین اعضای آن بود. تقریباً همه نوشته‌های وی در سالهای

۲۳-۱۸۱۹ به‌فعالیّت پارلمانی مربوط می‌شود. عمده‌ترین آنها به‌قوانین غله و قرضه ملی مربوط است.

ریکارو مطالعاتش را فقط می‌توانست در ماههای تابستان در گاتکومب پارک که به آن علاقه روزافزونی می‌یافت، ادامه دهد. او در آنجا نقدی بر کتاب مالتوس نوشت، چاپ سوم «اصول» خود را آماده کرد و به غور در مسائل ارزش، درآمد ارضی و نتایج اقتصادی استفاده از ماشینها ادامه داد. با مالتوس، میل، مک‌کالخ و سه‌به مکاتبات فشرده‌ای می‌پرداخت. در این هنگام ریکارو در مرکز علم اقتصاد اروپا قرار داشت. جلسات مرتب اقتصاددانان در خانه وی منجر به تأسیس باشگاه اقتصاد سیاسی لندن در ۱۸۲۱ شد. ریکارو از جانب همگان بهره‌بری آن شناخته شد. او این وظیفه را با چیره دستی و فروتنی انجام می‌داد.

ریکارو، به‌عنوان يك انسان

در میان چنین فعالیتی شدیدی بود که ناگهان مرگ به سراغ ریکارو آمد. او در سپتامبر ۱۸۲۳ در گاتکومب پارک بر اثر التهاب مغزی درگذشت. وی در آن هنگام ۵۱ سال داشت.

ریکارو در زندگی واقعی چگونه آدمی بود؟

هیأت ظاهری او چنین بود: قدی کمتر از متوسط، لاغر اندام ولی قوی بنیه و فعال با چهره‌ای دلنشین و حالتی هوشمند، صمیمی و گرم، چشمان سیاه، دقیق و هشیار و رفتاری ساده و گیرا. از روی اطلاعاتی که داریم، می‌توانیم بگوییم مردی خوش‌برخورد و دوست‌داشتنی بوده است. او جسماً قادر نبود با دوستانش دعوا و مراغه داشته باشد، هرچند، اغلب در مسائل اقتصاد سیاسی با آنها مخالفت

می کرد.

ریکار دو تا حد بالایی خصوصیات يك مرد خانواده و رئیس خانواده را داشت. نه تنها فرزندانش بلکه خواهران و برادران کوچکترش و نیز بستگان همسرش، به او به چشم بزرگتر دانا و منصف خانواده می نگریستند (ثروت او هم شاید در این زمینه بی اثر نبوده باشد). در سالهای آخر عمر، وقت زیادی را به تربیت فرزندان اختصاص داد. اسباب ازدواج پسر بزرگ و دخترانش را فراهم کرد و بسیاری از برخوردارهای خانواده گی پیش پا افتاده را حل و فصل کرد. با وجود اینکه اصولاً سن زیادی نداشت، وقتی فرزندانش بانو ها و سایر بستگان در خانه دلچسب گاتکومب پارک جمع می شدند، همچون یکی از شیوخ عهد عتیق جلوه می کرد. خانه بزرگش همواره، علاوه بر بستگان، پر از مهمانان گوناگون بود. آشنابانی از لندن با آشنایان خود، مالکان مجاور و دوستان بچه ها.

ریکار دو آدمی تحصیل کرده بود اما وسعت معلومات و علایق ذهن علامه آدام اسمیت را نداشت. مشکل بتوان این را عیب نامید. ریکار دو برای انجام رسالت خود در علم اقتصاد، نیازمند تمرکز فکری شدید در يك رشته بود. شاید اگر سعی می کرد سراغ همه چیز برود، نمی توانست در چنان مدنی کوتاه، کاری را که در اقتصاد سیاسی کرد، به انجام رسانده باشد.

ریکار دو و مارکس

مارکس می نویسد: «... نظریه ارزش، پول و سرمایه من، در اساس، نتیجه ضروری تعلیمات اسمیت و ریکار دو است.» در عین حال، او آموزشهای این هردو اقتصاددان را در معرض انتقادات عمیق قرار

داد و اقتصاد سیاسی پیشرو جدید را بر اساس آن بنا کرد. نقد مارکس از نظریهٔ ریکاردو سرمشتی از وجدان و سازندگی است. تقریباً یک سوم کتاب مفصل نظریه‌های ارزش اضافی به ریکاردو اختصاص یافته است. مارکس در انتقاد خود از این روش استفاده می‌کند که نشان دهد اگر ریکاردو مقدمات اولیهٔ صحیح خود را بنحو سازگاری بسط داده بود، چگونه می‌بایست استدلال کند. مارکس محدودیت‌های عینی و مشروط به شرایط تاریخی مکتب کلاسیک را باز می‌نماید.

ریکاردو نابغه بود، اما هیچ نابغه‌ای نمی‌تواند قید و بندهای زمان و طبقه را در هم بشکند. مارکس ریکاردو را نه از آن رو مورد انتقاد قرار می‌دهد که اقتصاددانی بورژوا بود، بلکه بدان سبب که در برداشت علمی‌اش منسجم نبود که آنهم چون بورژوازی بود، ناگزیر نمی‌توانست جز این باشد.

مارکس بر اساس تعلیمات اسمیت و ریکاردو چه چیزی آفرید؟ او نظریهٔ ارزش کار را به نظامی منطقی و عمیق بدل کرد و بر این شالوده، تمامی بنای اقتصاد سیاسی نوین را برافراشت. او نظریهٔ ارزش کار را از تناقضات و بن‌بست‌هایی که ریکاردو را عذاب می‌داد، خلاصی بخشید. مهمترین عامل در همهٔ اینها، کشف و تحلیل خصلت دو گانهٔ کار نهفته در یک کالا - کار مشخص و کار مجرد - توسط مارکس بود. مارکس با استفاده از نظریهٔ ارزش کار، نظریهٔ پولی‌ای نیز بوجود آورد که پدیده‌های گردش پول فلزی و پول کاغذی را توضیح می‌داد.

پس از توضیح ماهیت نیروی کار به عنوان کالا، و نشان دادن خطوط کلی شرایط تاریخی خرید و فروش نیروی کار، مارکس نظریهٔ ارزش اضافی را بر اساس نظریهٔ ارزش کار، و در انطباق کامل با آن، بوجود آورد. برای اولین بار، بطور علمی توضیح داده شد که آنچه

واقعا در چهارچوب يك مبادله برابر و «منصفانه» میان كسار و سرمایه
 اتفاق می افتد، استثمار طبقه کار گراست. مارکس ارزش اضافی را شکل
 عام تصاحب کار جبران نشده و محصول آن از جانب سرمایه دانست.
 بذر این اندیشه که در ریکاردو دیده می شود، به تمامی پرورش یافت
 و بصورت نظامی کامل در آمد. اشکال مشخص در آمدهایی که کاری
 صرف آنها نمی شود - سود، در آمد ارضی و بهره - جای خود را در این
 نظام یافتند. ماهیت طبقاتی مسأله توزیع باقوت و روشی قدرافراشت.
 مارکس با نظریه سود متوسط و بهای تولید، چنانکه پیشتر گفتیم،
 تناقض «مرگبار» ریکاردو را حل کرد. اما تنها این نبود. او با اینکار
 به نتیجه بسیار مهمی رسید: هر چند در سرمایه دار مستقیماً کار گران (خود)
 را استثمار می کند، گویی، همه سرمایه داران ارزش اضافی خود را یک کاسه
 می کنند و سپس بر اساس میزان سرمایه تقسیم می کنند. بلحاظ اقتصادی،
 طبقه سرمایه دار بصورت يك کل در برابر طبقه کار گر قرار می گیرد.

مارکس با استفاده از عناصر علمی نهفته در نظریه در آمد ارضی
 ریکاردو، برداشت عمیقی بدست داد که در آمد ارضی را به عنوان شکلی از
 در آمد مالکان، و قوانین تکامل سرمایه داری در کشاورزی را توضیح میدهد.
 مارکس نظرات ریکاردو و مه، مبتنی بر غیر ممکن بودن اضافه
 تولید و بحرانهای عمومی، را رد کرد. او اولین کسی بود که اصول
 نظریه بازتولید را پرداخت، و اجتناب ناپذیری بحرانهای دوره ای در
 اقتصاد سرمایه داری را نشان داد.

بدینی اجتماعی ریکاردو که تاحدی از مالتوس گرفته شده بود،
 جای خود را به قانون عمومی تراکم سرمایه مارکس داد که منطقاً از
 همه تعلیمات ریکاردو نتیجه می شد. مارکس هم وجود امکانات تکامل
 سرمایه داری و هم ناگزیری سرنوشت نهایی آن را ثابت کرد.